

سال تحصیلی
متفاوتی در راه
است!

۲

مرثیه‌هایی برای
محیط‌بی زیست!

۱۴



ISSN 1735-5745

ویژه‌ی نوجوانان، سال بیستم، شماره‌ی ۹۹۸، پنج‌شنبه ۲۶ تیر ۱۳۹۹، ۲۴ ذی‌القعدة ۱۴۴۱، ۱۶ ژوئیه ۲۰۲۰، ضمیمه‌ی شماره‌ی ۷۹۸۹ همشهری



عکس: محمود اعتدالی/لوچرخه

دنبال شادی
نگرد!

۳



چرخ اول

دابسمش‌ها و یک چالش

طوبا ویسه

بزنند و از خود فیلم‌برداری کنند. اما پدرم می‌گوید: «این فضای مجازی یک فضای بزرگی بی‌سر و ته است که پایان ندارد. شما کم سن و سال هستید و در دایرکت‌ها آدم‌های ناجور با آی‌دی‌هایی جعلی سراغتان می‌آیند و شما را ممکن است فریب دهند.» پدرم می‌گوید: «به اشتراک گذاشتن فیلم‌ها و آدرس و سن و... و دادن اطلاعات به دیگرانی که نمی‌شناسیمشان ما را بیش‌تر و بیش‌تر تهدید خواهد کرد و این شوخی‌بردار نیست.»

من نگرانی‌های پدرم را می‌فهمم؛ اما خب دلم نمی‌خواهد در بین دوستان ابدی و ازلی کم‌بیاورم... خب خیلی خنده‌دار است مثلاً تو به‌جای یک آقا لب‌بزنی با افکت‌های خنده‌دار، قیافه‌ات شبیه بومی‌های یک قاره‌ی دیگر شود. یا پدرم می‌گوید: «باور کنید این عدد و رقم‌ها و لایک‌ها و قلب‌ها در فضای مجازی، چیز مهمی نیست و چند روز پست نگذاری مثل آب خوردن فراموش می‌شوی.» پدرم یک پدر است و شاید راست بگوید...

دوستان ابدی و ازلی، اسم گروهی است که با هم کلاسی‌ها راه انداختیم. آن‌جا چه می‌کنیم؟! با چالش‌های دابسمش حال می‌کنیم. کلاً می‌رویم در این اپلیکیشن‌ها و دابسمش می‌سازیم. در کجا؟ در حیاط خانه و یا پشت‌بام. خیلی خنده‌دار است. برای جمع کردن طرفدارها و بالا بردن لایک‌ها و اشتراک‌گذاری‌ها، هر کاری می‌کنیم. خب این سرگرمی مورد علاقه‌ی ماست. اما نمی‌دانم چرا بزرگ‌تراها از این کارها خوششان نمی‌آید. دابسمش هم یک سرگرمی است، مثل دوزبازی که قدیم‌ها با نخود و لوبیا انجام می‌دادند. شاید مثل یک بازی اسم و فامیل باشد، شاید نقطه‌بازی یا بازی زوووو که باید نفس کم نمی‌آوردی چرا این قدر جدی می‌گیری؟ بعید بدانم که نوجوانی در این جهان مدرن نداند دابسمش چیست؟ یک سرویس میزبانی ویدیو است که تحت سیستم عامل‌های «آی‌اِس» و اندروید ساخته شده است. با استفاده از این نرم‌افزار، کاربران می‌توانند آهنگ یا صدای مورد علاقه‌ی خود را از فهرستی انتخاب کرده و هم‌زمان با پخش آن لب

بررسی وضعیت مبهم سال تحصیلی آینده

سال تحصیلی متفاوتی در راه است!

● اصغر بادپر



وضعیت مدارس غیردولتی

شاید هنوز برخی از والدین ما دانش‌آموزانی که به مدرسه‌ی غیردولتی می‌رویم، موفق به تسویه حساب سال قبل نشده باشند و ثبت نام سال جدید هم انجام نشده است. برای بعضی از ما، کلاً وضعیت سال آینده‌ی تحصیلی نامشخص است و رسماً بابت تکلیف مانده ایم.

«محسن حاجی میرزایی»، وزیر آموزش و پرورش پیش از این با بیان این که شهریه‌ی هر مدرسه بسته به خدمات آموزشی‌ای که ارائه می‌کند متفاوت است، اعلام کرده بود که پرداخت شهریه در مدارس غیردولتی تنها براساس خدمات ارائه شده است و هر خدمتی که ارائه نشود، شهریه‌ی آن باید به اولیا بازگردانده شود. هم چنین شهریه‌ی خدماتی که در سال تحصیلی کنونی گرفته شده، ولی ارائه نشده، باید به اولیا بازگردد.

به گفته‌ی وزیر آموزش و پرورش، هفت مدرسه‌ی سرشناس غیردولتی به دلیل تخلف در بازگرداندن شهریه‌ی اضافی به خانواده‌ها، تعطیل و مدیران آن عزل شده‌اند.

مدرسه و سرویس مدرسه، آن هم در وسط تابستان اصلاً خوشایند نبود، اما امسال با توجه به تعطیلی چندماهه و مشخص نبودن وضعیت سال آینده‌ی تحصیلی، شاید بتوانیم راحت تر از سرویس مدارس صحبت کنیم. فولادوند معتقد است در بازگشایی احتمالی مدرسه‌ها، مشکل اصلی در سرویس رفت و آمد دانش‌آموزان است. او به باشگاه خبرنگاران جوان گفته است: «با توجه به شرایط موجود، برای رعایت پروتکل‌های بهداشتی در رفت و آمد به مدرسه دچار مشکل هستیم. باید تدابیر ویژه‌ای اندیشیده شود و با توجه به شرایط شیوع کرونا و تأثیری که بر وضعیت تحصیل دانش‌آموزان داشته و دارد، بنا به وضعیت روز تصمیم بگیریم؛ یعنی بر مبنای این که وضعیت سفید باشد، یا زرد یا قرمز، متفاوت است و باید به گونه‌ای برنامه‌ریزی که تمامی احتمالات را در نظر بگیریم.

درواقع در تعریف رفت و آمدها و هزینه‌ها و غیره، باید همه‌ی انواع احتمالی بررسی شود. با توجه به ویژگی‌های خاص شهر تهران، قاعدتاً نیاز به سامانه‌ای داریم که بتواند پاسخ‌گوی تمامی فعالیت‌های سرویس‌های مدارس شهر تهران باشد.»

سناریوهایی نوشته شده‌اند و رنگ‌های سفید، زرد یا قرمز تعیین می‌کنند که ما قرار است سال آینده چه طور به مدرسه برویم. سال آینده که می‌گوییم منظوری همین یک ماه و نیم بعد است؛ یعنی از ۱۵ شهریور، بدون تعطیلی پنج‌شنبه‌ها و شاید مثل طرح زوج و فرد! البته همه‌ی این‌ها به رنگ‌ها و تصمیم ستاد ملی مبارزه با کرونا بستگی دارد.

«عبدالرضا فولادوند»، مدیرکل آموزش و پرورش شهر تهران، درباره‌ی چالش‌های بازگشایی مدرسه‌ها از نیمه‌ی شهریور گفته است: «با توجه به تصمیم ستاد ملی مبارزه با کرونا، مدارس براساس وضعیت سفید، زرد و قرمز طبقه‌بندی می‌شوند که در شرایط اول، کلاس‌ها حضوری، در حالت دوم، بخشی حضوری و بخشی غیر حضوری و در شرایط سوم، فرآیند آموزش، غیر حضوری خواهد بود و ما هم تابع تصمیم ستاد ملی مبارزه با کرونا در شهر تهران هستیم.»

البته تراکم کلاس‌های درسی در شهر تهران حدود ۳۲ دانش‌آموز است و این درحالی است که تراکم استاندارد، ۲۴ نفر در نظر گرفته شده، اما به گفته‌ی فولادوند، در این مورد مشکلاتی وجود دارد، با تدابیر لازم از جمله زوج و فرد کردن یا دوشیفته کردن دانش‌آموزان، این موضوع برطرف خواهد شد.

سرویس مدرسه شاید از نوعی دیگر

در سال‌های گذشته، صحبت از

فرهنگ‌سرای کار برگزار می‌کند

آموزش مشاغل در تابستان

پدرها، عموها و دایی‌هایمان، تابستان‌های متفاوتی داشتند. کلاسی در کار نبود و بسیاری از آن‌ها در تابستان برای کار نزد دوستان و اقوام می‌رفتند و شغل و حرفه‌ای را یاد می‌گرفتند و دست‌مزد می‌گرفتند. البته گاهی کلاس‌های تابستانی ما هم همان خاصیت را دارند. مثلاً فرهنگ‌سرای کار و تعاون، آموزش فنون و مهارت را به صورت آنلاین و حضوری برگزار می‌کند.

به گزارش خبرنگار هفته‌نامه‌ی دوچرخه، این فرهنگ‌سرا با هم‌کاری جهاد دانشگاهی، کلاس‌های عینک‌سازی، عکاسی دیجیتال، خبرنگاری، طراحی و ساخت زیورآلات، گوسازی، دوخت و... را برگزار می‌کند. به گفته‌ی «سیداسماعیل جعفرپور»، رئیس فرهنگ‌سرای کار و تعاون، این فرهنگ‌سرا با رعایت کامل پروتکل‌های بهداشتی، اقدام به ثبت نام در دوره‌های آموزشی به صورت مجازی و حضوری کرده است. براساس این خبر، کلاس‌ها، مسیرهای تردد و سرویس‌های بهداشتی، چند نوبت در روز به صورت کامل ضد عفونی می‌شود. هم چنین حضور افراد در کلاس‌های حضوری، با بحث فاصله‌گذاری اجتماعی رعایت شده و هنرجویان و مراجعان موظف‌اند از ماسک استفاده کنند. دوره‌های عمومی کودکان، یعنی ادبیات، آفرینش‌های خانگی، آموزش‌های علمی و تحصیلی، زبان انگلیسی، علوم قرآنی، مهارت‌های اجتماعی، هنرهای تجسمی و موسیقی، از دیگر دوره‌های آموزشی این فرهنگ‌سرا هستند. علاقه‌مندان می‌توانند به نشانی بزرگراه یادگار امام، جنوب، تقاطع هاشمی، پلاک ۷۶، فرهنگ‌سرای کار و تعاون مراجعه و یا با شماره‌ی ۰۲۹۳۹۲۶۶ تماس بگیرند.

انتخاب هیئت مدیره‌ی انجمن نویسندگان کودک و نوجوان

حضور و مجازی برگزاری برگزارش!

آورد و از این رو رضایت شرکت کنندگان و برگزار کنندگان مجمع را برای استفاده در گردهمایی‌های مجازی آتی به دنبال داشت. هیئت رئیسه‌ی مجمع، نتیجه‌ی انتخابات را به ترتیب آرا به شرح زیر اعلام کرد:

اعضای اصلی هیئت مدیره: فریدون عموزاده خلیلی، حمیدرضا شاه‌آبادی، سولماز خواجه‌وند، محسن هجری، محمود برآبادی، شهرام اقبال‌زاده و مناف یحیی پور، **اعضای علی‌البدل:** افسون امینی، نوید سیدعلی اکبر و محمدرضا مرزوقی

بازرسان اصلی: جعفر تونزنده جانی، فاطمه زمانی و شیدا رنجبر و **اعضای علی‌البدل:** زهره مسکنی و فریبا نباتی



جناب آقای حسین تولایی

انتخاب کتاب شما را در فهرست برگزیده‌ی شورای کتاب کودک تبریک می‌گوییم.

همکاران شما در دوچرخه

بیست و سومین مجمع عمومی سالانه‌ی انجمن نویسندگان کودک و نوجوان به صورت مجازی و حضوری برگزار و اعضای مجمع، هیئت مدیره و بازرسان جدید انجمن انتخاب شدند.

به گزارش روابط عمومی انجمن نویسندگان کودک و نوجوان، بیست و سومین مجمع عمومی سالانه‌ی انجمن نویسندگان کودک و نوجوان عصر پنج‌شنبه، ۱۹ تیر با حضور نویسندگان، شاعران و مترجمان عضو این انجمن به صورت مجازی و حضوری برگزار شد. در این جلسه اعضای مجمع، هیئت مدیره و بازرسان جدید انجمن را انتخاب کردند. در ابتدای این جلسه، مواردی چون گزارش عملکرد سال ۹۸، تراز مالی و مبلغ حق عضویت سال ۹۹، انجمن به تصویب شرکت کنندگان رسید و سپس فرایند رأی‌گیری برای انتخاب اعضای هیئت مدیره و بازرسان جدید این انجمن آغاز شد. براساس این گزارش، این انتخابات که نخستین تجربه‌ی برگزاری رأی‌گیری انجمن از طریق فضای مجازی و حضوری بود، ضمن رعایت الزامات بهداشتی در شرایط شیوع بیماری کرونا، امکان شرکت اعضای ساکن شهرستان و مقیم خارج از کشور این انجمن را نیز فراهم

سر دبیر: فریبا خانی

تحریریه: شیوا حریری (چشمه‌ها)، نفیسه مجیدی زاده (دماسنج)، سیدسروش طباطبایی پور (مدیر داخلی نشریه)، علی مولوی (شهر فرنگ و چرخ فلک)، پگاه شفتی (لوحنقره‌ای)، یاسمن رضائیان (خانه‌ی فیروزه‌ای)، حسین تولایی (شعر)، نیلوفر نیک‌بنیاد و محمود اعتمادی (عکس)

آلتیه: علی مولوی (مدیر هنری)، علیرضا صفری (صفحه‌آرا)

ابراهیم رستمی عزیزی (مسئول هماهنگی) و با سپاس از بخش‌های مختلف روزنامه‌ی همشهری

صندوق پستی دوچرخه: ۵۴۴۶-۱۹۳۹۵

تلفن: ۲۳۰۲۳۵۹۱ / **نمبر:** ۲۳۰۲۳۵۹۱

پست الکترونیکی: docharkheh@hamshahri.org

دوچرخه را آنلاین بخوانید:

@docharkheh_weekly

newspaper.hamshahronline.ir

hamshahronline.ir/service/Children

همشهری

گروه ضمائم همشهری ناشر نشریات:

دوچرخه، استان‌ها، محله

نشانی: تهران، خیابان ولی عصر

نرسیده به پارک‌وی، کوچه‌ی تورج

شماره‌ی ۱۴، روزنامه‌ی همشهری

(طبقه‌ی پنجم: دوچرخه)

تلفن: ۲۳۰۲۳۱۰۰

دوپین

ضمیمه‌ی هفتگی روزنامه‌ی همشهری

ویژه‌ی نوجوانان

سال بیستم، شماره‌ی ۹۹۸

پنج‌شنبه ۲۶ تیر ۱۳۹۹

صاحب امتیاز: مؤسسه‌ی همشهری

مدیر مسئول: مهران کریمی

یادداشتی بر مجموعه‌شعر «یادگاری با پلنگ مرده»

مرثیه‌هایی برای محیط‌بی زیست!

حسین تولائی

که همه‌ی مشکلات را
بر گردن بگیرد
[شعر ۴۶]

در خیابان
به هیچ گنجشکی شلیک نمی‌شود
رودربایستی پرثمری‌ست
نام شهروندی
[شعر ۹]

شاعر در سوژه‌یابی شعرهایش بسیار
نکته‌سنج و ظریف رفتار کرده، به‌طوری
که در بعضی از شعرها طنزی تلخ و
اجتماعی را پدید آورده که باز هم زمینه‌ای
برای اندیشیدن مخاطب فراهم می‌کند:

دو طرف
از میدان مذاکره خشنود برگشتند
شهر
ساختمان‌هایش را به جنگل فرستاد
و جنگل
قانونش را در شهر منتشر کرد
[شعر ۵۱]

قصای‌ها
قفس‌فروشی‌ها
ماهی‌فروشی‌ها
کرکره‌ها را پایین کشیده‌اند
از روزهای تعطیل لذت می‌برم
[شعر ۴۹]

به این ترتیب خواندن مجموعه‌شعر
یادگاری با پلنگ مرده را پیشنهاد
می‌کنم؛ به‌ویژه در این روز و روزگار
کرونا و خانه‌نشینی و قرنطینه که زیست
و زندگی همه‌ی انسان‌ها در جهان به
چالش کشیده شده، خواندن مرثیه‌هایی
برای محیط‌بی زیست هم مناسبت دارد
و هم خالی از لطف نیست.

مجموعه‌شعر
یادگاری با پلنگ مرده
شاعر: محمدرضا رستم‌پور
ناشر: سیب سرخ
تلفن: ۶۶۹۷۲۹۷۶
قیمت: ۱۳۵۰۰ تومان

سه قطعه سنگ شکسته
یادگار سه قله‌ی شهید
در مسیر بزرگراه
[شعر ۱۴]

دسته‌ای دیگر از شعرهای این
مجموعه با بیانی گزنده و انتقادی،
بی‌توجهی جامعه‌ی انسانی و سویی
بی‌رحم و ناگزیر مدرنیته را در برابر
معصومیت و بی‌پناهی محیط‌زیست
قرار می‌دهد. در این شعرها رستم‌پور
با ارائه‌ی تصویر و نگاه شاعرانه، قضاوت
و اندیشیدن درباره‌ی این موضوع را بر
عهده‌ی مخاطب می‌گذارد:

خرگوش‌های معصوم
خرگوش‌های بی‌آزار
شهر را قرق کرده‌اند
بروم
از قصه‌های مادرم
روباهی بیاورم

دسته‌ای دیگر از شعرهای این
مجموعه با طرح انتقاد، مخاطب را به
چالش و اندیشه می‌کشند:

غرش ابره‌برقی
نفرین پرستو
به ادیسون
[شعر ۲۵]

چه نسل زنده‌ای داشتند
در دست هر آهو
اگر تفنگی بود
[شعر ۲۳]

و شعرهایی هم هستند که در
تصویرسازی، کشف شاعرانه را به
تماشای مخاطب می‌گذارند:

رگبار می‌شود باران
بر
رَد پای کوچ‌های آزاد
[شعر ۲۲]

بکر زادگاه او در حضور برجسته‌ی
عناصر طبیعت مثل کوهستان، جنگل
بلوط، دشت، رودخانه، سنجاب، پلنگ،
خرگوش، قوچ، کبک، عقاب، پروانه،
گنجشک، زنبور و... بی‌تأثیر نبوده است.
رستم‌پور توضیح کوتاهی در زیر
عنوان کتابش نوشته که از همان
روی جلد مخاطب را به خوانش نگاه
انتقادی‌اش دعوت می‌کند:

«مرثیه‌هایی برای محیط‌بی زیست»
و نشان می‌دهد که کشف شاعرانه
نه تنها در تصویرسازی‌ها و اندیشه‌ی
شعرهایش اتفاق افتاده، بلکه در زبان هم
با بازی‌های زبانی و این‌جا با آشنای‌زدایی
از عبارت محیط‌زیست و ساختن عبارت
محیط‌بی زیست، دست به کشف می‌زند.
به جز چهار رباعی انتهای کتاب،
شعرهای مجموعه‌ی یادگاری با پلنگ
مرده، در قالب سپید و کوتاه سروده
شده‌اند و مهم‌ترین ویژگی‌های این
قالب شعری را رعایت کرده‌اند: کشف،
غافل‌گیری در پایان‌بندی و ایجاز.
ایجازی که کلام را به فشرده‌ترین شکل
ممکن درآورده و انگار شاعر آگاهانه قصد
داشته ادامه‌ی شعر را در ذهن مخاطب
بنویسد.

هم چنین آرایه‌های ادبی از جمله
تضاد، تناسب، تکرار و... در کنار
واج‌آرایی به شکل‌گیری موسیقی شعر
سپید و سلامت و خلاقیت زبان کمک
کرده‌اند.
عاطفه‌ی شعرها گاه چنان در خود
اندوه دارند که مخاطب را از شدت اندوه
به مکث وامی‌دارند و به اندیشیدن:

تا
آخرین تبر
سایه‌اش را
دریغ نکرد
[شعر ۲۸]

رو‌یایش را
هر روز
به روز می‌کند
عقاب قفس‌پوش
[شعر ۲۵]

یکی از کارکردهای شعر این است
که انسان را از روزمرگی‌ها جدا کند و
واقعیت‌های پنهان زندگی را به او نشان
دهد. شعر، جهانی ساخته شده در ذهن
شاعر نیست؛ بلکه روایتی اندیشمندانه،
عاطفی و خیال‌انگیز از جهان واقعیت
است. بنابراین کشف شاعرانه از مهم‌ترین
خمیرمایه‌های شکل‌گیری یک شعر
ناب است و نگاه شاعرانه ابزار این کشف
شگفت به‌شمار می‌رود.

کشف شاعرانه در شعر، کاری با
مخاطب می‌کند که او بعد از خواندن
یک شعر خوب، جرعه‌ای ناگهانی و
ناخودآگاه در ذهنش می‌زند و در یک
«آن» می‌گوید: آفرین!

شاعر پس از کشف، آن چنان باید
بکوشد و آن کشف را با واژگان بیاراید
تا به زیباترین شکل ممکن برای ارائه
آماده شود. و این البته کار دشواری
است؛ اگرچه تجربه‌ای منحصربه‌فرد،
شگفت‌انگیز و لذت‌بخش است. این
تجربه‌ی لذت‌بخش ابتدا برای شاعر و
بعد از انتشار شعر، به مخاطب منتقل
می‌شود. از این‌رو شاعری که برای ارائه‌ی
زیبایی‌شناسانه‌ی کشف‌های شاعرانه‌اش
بسیار تلاش می‌کند و هرگز مخاطب را
دست کم نمی‌گیرد و ذائقه و سلیقه‌ی او
را خراب نمی‌کند، درواقع به مخاطب
احترام گذاشته است.

مجموعه شعر «یادگاری با پلنگ
مرده»، با ۵۱ شعر کوتاه سپید و چهار
رباعی، از این‌گونه کشف‌های شاعرانه
زیبا بهره‌برده و آشکار است که
جوشش این زیبایی بدون کوشش
شاعرش میسر نبود.

محمدرضا رستم‌پور که پیش از
این کتاب، چند مجموعه‌شعر برای
بزرگ‌سالان از او خوانده‌ایم، در این کتاب
شعرهایی سروده که هم بزرگ‌سالان
و هم نوجوانان علاقه‌مند به شعر از
خواندن آن‌ها لذت خواهند برد؛ به‌ویژه
نوجوانانی که خودشان هم تجربه‌ی
سرودن دارند.

این شاعر ایلامی با نگاهی شاعرانه به
تماشای محیط‌زیست، زندگی و جامعه‌ی
امروز رفته است و بدون شک طبیعت



طایفه‌چیزه‌گر

آرمینه آرمین

علی خندید و گفت: «حالا که نخورد، دوباره می‌زنم ببینم
چه قدر فرزی؟»
با نزدیک شدن طناب، دوباره سعید پرید و گفت: «دیدی
نخورد.» فرید هم جلو آمد و گفت: «هنم می‌پر.»
این بار سعید و فرید با هم پریدند. همه با هم خندیدند. علی
سر طناب را به تیرک دروازه بست و گفت: «سر طناب دیگه ول
نیست. به پاتون نمی‌خوره.»
کم‌کم بقیه‌ی بچه‌ها هم آمدند. صف می‌ایستادند تا از
روی طناب بپرند. صدای خنده‌ی بچه‌ها حیاط مدرسه را پر
کرد.

خورشید، وسط آسمان مدرسه می‌درخشید. معلم از سالن
بیرون آمد. توپ را روی زمین گذاشت. بچه‌ها دور معلم جمع
شدند. معلم گفت: «این آخرین توپی توی کمد بود...»
بچه‌ها پراکنده شدند. معلم یک طناب وسط حیاط گذاشت
و رفت. سعید جلو آمد و بلند گفت: «هیچی نیست، فقط یه
طنابه.»
علی جلو آمد و سر طناب را گرفت. روی زمین نشست و
طناب را مثل مار روی زمین حرکت داد. سر طناب به سمت
سعید رفت و سعید از روی طناب پرید و گفت: «حواست
کجاست؟ داشتی به پام می‌زدی!»



گفت‌وگو با «بصیر مقدسیان»، معلم و پژوهشگر توانمندسازی نوجوانان

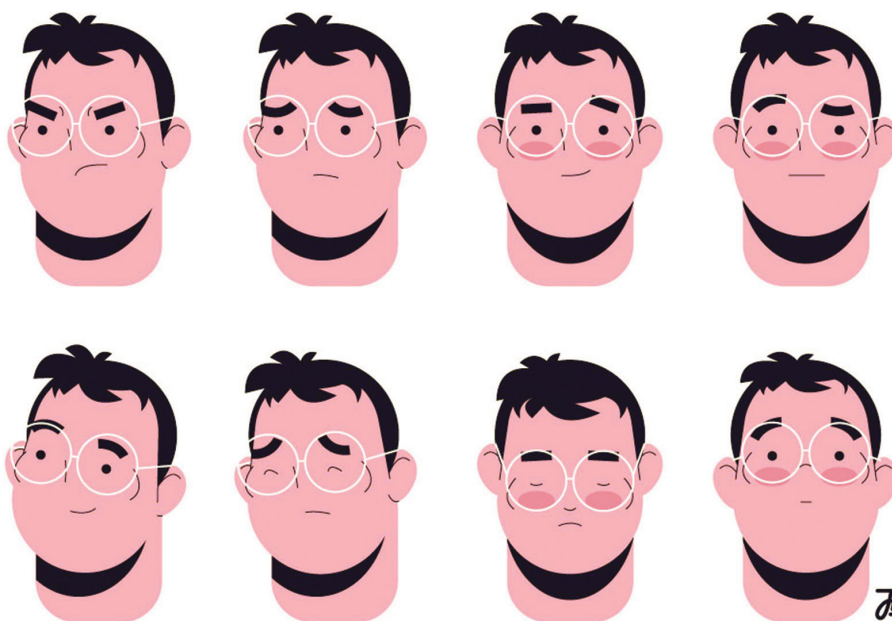
دنبال شادی نگرد!

● نفیسه مجیدی زاده

بعد از ظهرهای کسالت‌بار، صبح‌های بی‌هدف، هی تکرار خودت در آینه، پرسه زدن بین کتاب‌ها و وسایل شخصی، صحبت‌های تلفنی با دوستان، هی تمام شدن نت و هی تمام نشدن روز! این است قرنطینه. آیا با انجام کار مشترک با خانواده، فیلم دیدن و صحبت کردن، می‌توان احساس بهتری به دست آورد؟ آیا می‌شود روزهای باکیفیت‌تر و شادتر داشته باشیم؟ «بصیر مقدسیان»، معلم و پژوهشگر توانمندسازی نوجوانان معتقد است که اصلاً لازم نیست دنبال شادی بگردیم! ادامه این متن، بخش‌هایی از گفت‌وگوی مقدسیان با هفته‌نامه‌ی دوچرخه است.

۱. همه‌ی لحظه‌ها شاد نیستند!

آیا می‌شود همه‌ی بعد از ظهرها و همه‌ی روزهایمان شاد باشیم و خوشحال شویم؟ اگر این‌طور باشد آیا این زندگی خوب خواهد بود؟ و می‌تواند برای ما بهزیستی و نیک‌بختی به دنبال بیاورد؟ آیا اصلاً در زندگی می‌شود به چنین چیزی دست پیدا کرد؟ یعنی زندگی‌طوری پیش برود که لحظه‌های زیادی خوب باشد یا حداقل آن موقع‌هایی که ما اراده می‌کنیم، شادی به زندگی ما بیاورد؟



تصویرگری: جری ویرزی

۳. نسبت سه به یک

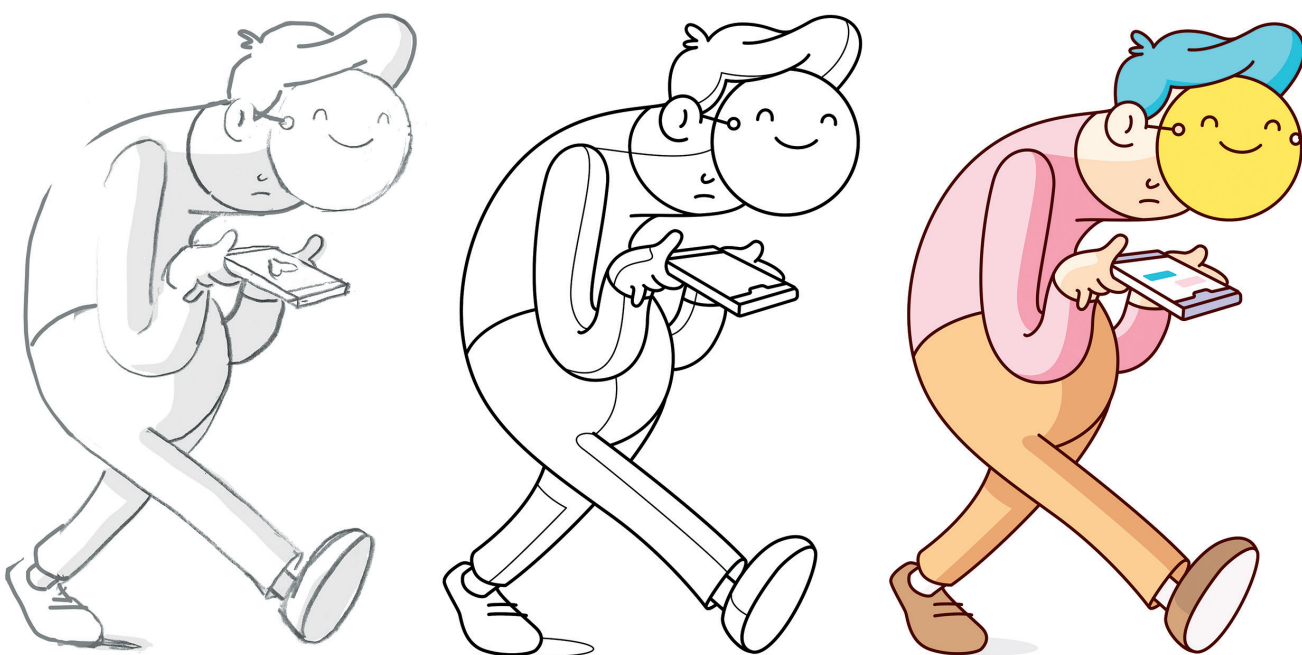
در پژوهش‌های روان‌شناسی مثبت‌گرا، بحث «نسبت مثبت‌گرایی» را داریم. در این نسبت مثبت‌گرایی، می‌گویند اگر نسبت هیجانات مثبت، نسبت به هیجانات منفی از سه به یک بیش‌تر شود، فرد در زندگی احساس شکوفایی بیش‌تری می‌کند. در موقعیت‌های گوناگون این نسبت فرق دارد؛ مثلاً در ازدواج نسبت پنج به یک می‌گیرند. اما به‌طور کلی اگر نسبت هیجانات مثبت به منفی شما، از حدی بیش‌تر شود، مثلاً ۱۱ به یک باشد، نمی‌توانی زندگی بهتری را تجربه کنی و باعث می‌شود خوش‌بینی کاذب به وجود بیاید. مثلاً وقتی صبح بیدار شوی ببینی گوشی تلفن همراهت شکسته و کلاس آنلاین داری و خیلی به گوشی نیاز داری، نمی‌توانی بگویی چه صبح زیبایی و بعد راحت بروی و صبحانه‌ات را بخوری. اگر این حالت را به وجود بیاوری کارکرد مثبتی که ندارد هیچ، باعث افت کیفیت زندگی هم می‌شود. نسبت هیجانات مثبت به منفی در عموم افراد جامعه دو به یک است. وقتی این نسبت سه به یک می‌شود، مفید است اما به عدد خیلی بزرگی که می‌رسد کارکرد منفی پیدا می‌کند.

۲. در تله‌ی شادمانی

گروهی از روان‌شناسان روی این بحث تکیه دارند که اگر قرار باشد دنبال شادی (شادی‌آنی و زودگذر) بگردیم و تلاش کنیم لحظه‌های شادی برای خودمان بسازیم، در راهی می‌افتیم که «تله‌ی شادمانی» نام دارد. در این تله دنبال شادی می‌گردیم، اما به جای این که تجربه‌های بهتری داشته باشیم، مشکلات بیش‌تری داریم. خوب است بدانید کتابی هم با همین عنوان هست، نوشته‌ی دکتر «راس هریس». حالا در این شرایط چه کار می‌توانیم بکنیم؟ اگر بتوانیم تلاش کنیم که زندگی را همان‌طور که هست تجربه کنیم، اگر ناخوشی و غم یا تنگنایی هست؛ سعی نکنیم آن را به سرعت کنار بگذاریم و سعی نکنیم آن را نبینیم! بلکه بپذیریم ناراحت یا دل‌تنگ هستیم و سعی کنیم با وجود آن ناراحتی، زندگی را ادامه بدهیم.

۴. ره‌ایش کن!

خیلی وقت‌ها، به خصوص این روزها که با بیماری کرونا روبه‌رو هستیم، نوجوانان کلاس تابستانی ندارند، ورزش و باشگاه ندارند، دورهمی و بیرون رفتن با دوستان ندارند و شاید بیش‌تر دل‌تنگ و ناراحت شوند. باید برای این حس ناراحتی‌مان، جایی در زندگی باز کنیم. این ناراحتی گاهی مثل یک اسب چموش و سرکش است که اگر بخواهیم در اتاق نگاه‌اش داریم شرایط بدتر می‌شود. بهتر است ره‌ایش کنیم، در را باز بگذاریم که بیرون و برای خودش بچرخد. در این صورت بعد از مدتی، کاملاً از ذهن ما خارج می‌شود! منظورم این است که به‌زور نخواهیم خودمان را شاد کنیم. شرایط را بپذیریم و در همین حال به کارهای روزمره و زندگی‌مان بپردازیم. در این صورت است که می‌توانیم احساس شادی واقعی را تجربه کنیم.



تصویرگری: پرنس توست



فوت آخر!

البته که فاهیتای اصیل هیچ نوع پنیری را در دستور پختش ندارد، اما اگر پنیر باز هستید، می‌توانید در مرحله‌ی آخر پخت مواد، کمی پنیر رنده‌شده‌ی موزارلا به تابه اضافه کنید.

۴. فاهیتای مکزیکی با نان تورتیلا درست می‌شود، اما اگر به نان تورتیلا دسترسی ندارید یا نمی‌توانید خودتان در خانه بپزید، می‌توانید از انواع نان‌های لواش یا نان پیتا هم استفاده کنید که در اکثر فروشگاه‌ها پیدا می‌شود. مادر این جا به شش تا هشت تکه نان گرد نیاز داریم.

۵. حالا باید با نان ترتیلا یا هر نان گردی که در دسترستان است، لقمه بگیرید. نان را از وسط تا کنید و مواد را داخل نان‌ها بکشید. نوش جان!



فاهیتای مرغ یک غذای مکزیکی

ترجمه‌ی مهرزاد مهاجر

اگر شما هم طبع تند و تیزی دارید، حتماً عاشق غذاهای مکزیکی هستید. مکزیکی‌ها به خاطر شرایط آب و هوایی کشورشان همیشه غذاهای تند و دهان‌سوزی می‌پزند. چون غذاهای فلفلی و تند باعث می‌شوند رگ‌ها باز تر شوند و تعریق بدن هم بالا می‌رود و به این ترتیب به خنک شدن بدن کمک می‌کنند. وقتی شما فلفل یا غذای تند می‌خورید در اصل نورون‌های عصبی خاصی را فعال می‌کنید که وظیفه‌ی ادراک درد را دارند. این نورون‌ها پیام افزایش حرارت را به مغز مخابره می‌کنند و این درست همان پیغامی است که در زمان سوختگی به مغز مخابره می‌شود. به این ترتیب مغز تلاش می‌کند بدن را خنک کند. ما هم برای غذای امروزمان یک غذای مکزیکی تند و خوش مزه انتخاب کرده‌ایم. این نوع لقمه‌های مکزیکی فاهیتا نام دارند که با نان تورتیلا درست می‌شوند.

۲. دو عدد سینه‌ی مرغ بدون استخوان و بدون پوست را خلالی خرد کنید. حالا به ادویه‌ی مخصوص فاهیتا برای طعم دار کردن تکه‌های مرغ نیاز دارید. برای درست کردن ادویه‌ی فاهیتا، یک قاشق غذاخوری نشاسته‌ی ذرت و دو قاشق چای‌خوری پودر فلفل قرمز را با نمک، پودر پاپریکا، شکر، پودر پیاز، پودر سیر، فلفل کایان و زیره، هر کدام به اندازه‌ی یک قاشق چای‌خوری مخلوط کنید.



۳. تکه‌های مرغ را داخل یک تابه با کمی روغن زیتون و روی حرارت ملایم تفت دهید تا برشته شوند. ضمن تفت دادن، ادویه‌ی فاهیتا را هم روی هردو طرف تکه‌های مرغ بپاشید که مزه دار شوند. وقتی رنگ تکه‌های مرغ به قهوه‌ای نزدیک شد، به تابه یک پیاز قرمز نگینی خردشده و دو حبه سیر خردشده اضافه کنید. بعد از پنج دقیقه، یک فلفل قرمز خلالی‌شده و یک فلفل دلمه‌ای نارنجی یا سبز خلالی‌شده را به تابه اضافه کنید. یادتان باشد تخم‌های فلفل قرمز و فلفل دلمه‌ای را حتماً بگیرید.

۱. در شروع باید سالسا را درست کنیم. برای سالسا به ۳۵۰ گرم گوجه‌فرنگی تازه نیاز دارید. تخم گوجه‌فرنگی‌ها را بگیرید و آن‌ها را نگینی خرد کرده و در یک کاسه بریزید. نصف یک پیاز قرمز نگینی خردشده، یک تا دو قاشق غذاخوری گشنیز خردشده و دو حبه سیر له و خردشده هم به کاسه اضافه کنید و مواد را با هم مخلوط کنید.



جدول سودوکو

طراح: شراره تهرانی



این جدول، نوع متفاوتی از جدول سودوکو است. در این جدول، خبری از بلوک‌های مربع ۹ خانه‌ای نیست و همه‌ی خانه‌های بلوک‌ها به هم ریخته‌اند!

البته قانون سودوکو، هم‌چنان پابرجاست؛ باید عدد‌های ۱ تا ۹ را طوری داخل مربع ۸۱ خانه‌ای (۹×۹) قرار دهید که در هر بلوک رنگی و ستون‌های افقی و عمودی، هر عدد فقط یک بار آمده باشد.

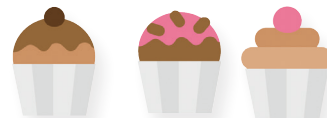
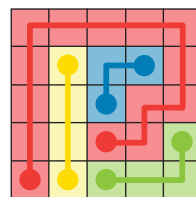
		۴	۹	۳		۲		۷
۲			۶	۱		۹		۴
۵	۹	۸	۳			۶		۱
۱			۷		۵	۴	۳	۲
۳		۲		۶	۹			۸
	۳	۷	۲		۴	۱		۶
		۶		۷	۲	۸	۱	
۷	۲	۱	۸	۹	۶		۴	۵
	۸	۳		۲			۶	

جدول راه‌یاب

آرش فرخ‌زاد



این یک جدول ۸×۸ است و در واقع حکم یک نقشه‌ی لوله‌کشی را دارد. همان‌طور که می‌بینید در برخی از خانه‌های این جدول دایره‌هایی رنگی وجود دارد که خانه‌های شروع و پایان هر لوله را مشخص می‌کند. شما باید با کشیدن لوله بین دایره‌های هم‌رنگ، آن‌ها را به هم متصل کنید؛ اما توجه کنید که لوله‌ها نباید همدیگر را قطع کنند و مثل شکل، تمام خانه‌های سفید نقشه هم با لوله‌ها پر شوند.





راه حل

سردبیر مجله‌ای با ناراحتی به ویراستار مجله می‌گوید: «این چه وضعیه آقا جان؟! باز هم که مجله پر از اشتباهه. هر روز صدها نفر از خواننده‌های مجله با نامه و ای‌میل و تلفن دارن اعتراض می‌کنن.

ویراستار با خون سردی می‌گوید: خب این که کاری نداره. می‌خوان نشونی پستی و ای‌میل و شماره‌ی تلفن رو هم اشتباه چاپ کنیم که دیگه نتونن تماس بگیرن و اعتراض کنن و خلاص!

مهرداد اسماعیلی
از همدان

لباس

دختر: مامان... این لباسی که برام دوختی، اندازه‌ام نیست. یقه‌اش این قدر تنگه که خیلی به‌سختی می‌تونم نفس بکشم. مادر: لباس هیچ اشکالی نداره دختر باهوشم. تو سرت رو کردی توی آستین لباس!

الهام قاسمی
از تهران



وہ کم ناخواستہ!

● سیدسروش طباطبائی پور

نام گروه ما «مافیا» است که از حرف های اول اسم هایمان یعنی متین، روپایی، احمد پسته، فرزاد کردگن، یاورن دهبون و اردلان خان، یعنی خودم ساخته شده است.

اول این که بچه های کلاس هشتم بی جا کرده اند که می گویند این گروه، امسال تشکیل شده که مدرسه و معلم هایش رافیتیله پیچ کند؛ اصلاً باید اعتراف کنم که ما عاشق درس و مشق هستیم و حالا گاهی برای تلطیف فضای کلاس، آن هم از نوع مجازی، با حفظ دستورهای بهداشتی، چیزهایی روی هوا می پراکنیم؛ همین!

این یادداشت ها، روزنگاری های من از ماجراهای مدرسه ای مجازی و گروه مافیادر روزهای کروناست که در دفتر خاطراتم می نویسم.



دو بر هفت!

سلام دفتری! خوبی؟

اسم گروه کتاب خوانی که یاد است؛ شامسوس قاصبلی!

اولین جلسه ی آن را تشکیل دادیم. آقای اردستانی، معلم ادبیات هم به گروه پیوست تا آن را اداره کند. قرار بود بچه ها تا یک هفته، صد صفحه از کتاب «شما که غریبه نیستید!» هوشنگ جان مرادی را بخوانند و عصر جمعه، سر ساعت شش، به شکل مجازی دور هم جمع شویم و درباره ی کتاب، با هم بحث کنیم. صبح جمعه، یکی از بچه های گروه ۹ نفره، اعلام کرد مشغول امر خطیر اثاث کشی شده و به همین دلیل موجه، نتوانسته کتاب را بخواند؛ شدیم هشت بر یک!

حوالی ظهر، یکی از بچه ها گفت که شست و پاش، رفته در چشم چیش، و با چشم چپ، نمی تواند گروه را دنبال کند و شدیم هفت بر دو!

نیم ساعت بعد یکی از بچه ها پیام صوتی گذاشت که آب هویج تاریخ گذشته خورده و دلش، شیش و هشت زده و شدیم شش بر سه!

دو تای دیگر گفتند کتاب را در این روزهای کرونایی گیر نیاورده اند و شدیم چهار بر پنج!

حدود ساعت پنج هم یکی از بچه ها اعلام کرد که با هوشنگ جان، خیلی حال نکرده و شدیم سه بر شش. من هم که کتاب را یک خطر در میان خوانده بودم، به این امید که جلسه، به هفته ی بعد موکول شود و تا هفته ی بعد هم خدا بزرگ است، خودم را زدم به خواب و شدیم دو بر هفت! کفهی ترازوی تنبل ها سنگین سنگین شد و همه امیدوار بودیم که اولین جلسه ی کتاب خوانی، برود روی هوا! اما آقای اردستانی بی معرفت، در گروه اعلام کرد جلسه، حتی شده با دو نفر علاقه مند هم تشکیل می شود!

و این گونه بود که برای اولین بار، با وجودی که بازی، دو بر هفت، به نفع تنبل ها بود، اما داور، گروه زرنگ ها را برنده اعلام کرد و اولین جلسه ی کتاب خوانی، بدون حضور اکثریت تنبل ها، و با حضور اقلیت زرنگ ها برگزار شد.

ملی کی بات!

دقت‌رم! یکی از تفاوت‌های نسل تو با ما انسان‌ها در این است که تو می‌دانی شیشه‌ای عمرت، چند صفحه است و کی تمام می‌شود؛ اما ما آدم‌ها از تعداد روزهای زندگی‌مان بی‌خبریم. اما در این روزها، من به تفاوت دیگری هم پی بردم؛ این که شما دقت‌رها هیچ وقت خودتان، با همه‌ی بی‌عقلی‌تان، با دست مبارک خودتان، باقیمانده‌ی صفحه‌های سفید عمرتان را همین‌طور الکی، پاره‌پوره نمی‌کنید؛ اما ما انسان‌ها خودمان، با همه‌ی ادا‌عیمان، با دست مبارک خودمان، زندگی‌مان را پَرِپَر می‌کنیم!

نمونه‌اش ماجرای این روزهای کرونایی کشور ماست. هر چه از آسمان و زمین فریاد می‌زنند که ای انسان! این ویروس عیب، خیلی جلب است و تو را از جایی که فکرش را هم نمی‌کنی، می‌گردد و صفحه‌های سفید باقیمانده از دفتر عمرت را در سه سوت، پاره می‌کند، باز هم گوش خیلی از آدم‌ها بد‌هکار نیست! نه دست‌کشی، نه ماسکی، نه الکی، نه شست‌وشویی! طرف، ماسکش را به گردنش زده و دلش خوش است که ویروس کووید ۱۹، از مسیر گردن درازش وارد بدنش نمی‌شود! یا ماسکش را مثل گوشواره، به گوش مبارکش آویزان کرده، انگار چون خوشگل شده، کروناجان ماچش نمی‌کند! ای انسان! چرا با بی‌احتیاطی، باقیمانده صفحه‌های عمرت را فرت‌وفرت، پاره می‌کنی؟

همین دیروز، بعد از کلی خواهش و تمنا از مامان، سه جلد کتاب به شکل اینترنتی سفارش دادیم. آقایی که کتاب‌ها را آورد، ماسک زده بود؛ آن‌هم از این ماسک‌های فیلترشده‌ی مایه‌داری! بابا هم با خوشحالی و البته با رعایت فاصله‌ی ایمنی، در آپارتمان را با خیال راحت باز کرد تا کتاب‌ها را تحویل بگیرد. آخریکی نبود به جناب کتاب‌رسان بگوید که

مرد حساسی! چرا وقتی می‌خواهی با پدرگرامی من حرف بزنی، ماسکت را برمی‌داری!

پس این ماسک برای چیست؟ برای تزئین است؟ پُر است؟ فیس؟ افاده؟ ادا؟

دوشنبه، ۲۳ تیر

بالآخره های آنلین تابستانی مدرسه‌ی ما هم شروع شد و همه‌ی بچه‌ها را غافل گیر کرد. البته به نظر من برای ما نوجوان‌ها که این روزها اسیر زندان کرونا هستیم، بهتر از علاقی توی خانه و ظرف شستن و ساییدن در دیوار است.

لااقل بهانه‌ی موجهی است برای این که سرمان توی گوشی باشد و وب گردی کنیم و کسی کاری با کارمان نداشته باشد!

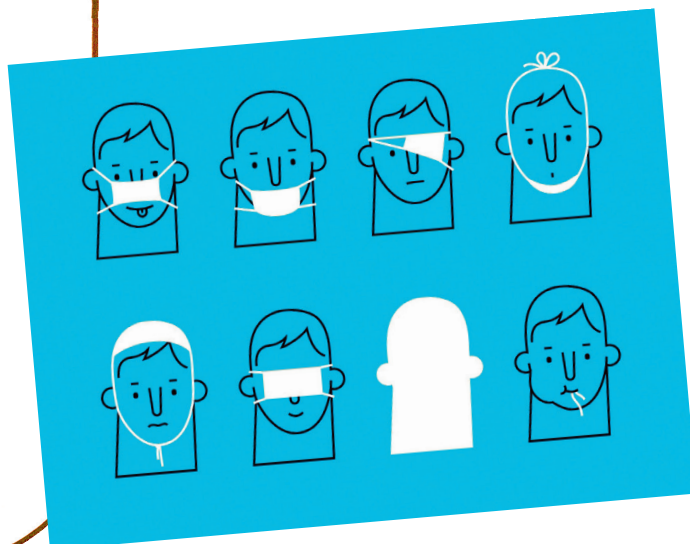
دفترکم! البته که حواشی روزه‌های حضور در مدرسه، منحصر به فرد و کم یاب است، اما با اتفاق امروز، فهمیدم که دنیای مجازی مدرسه هم چندان بی نمک نیست - نمونه اش همین اولین جلسه‌ی کلاس آقای بهرامی، معلم درس اجتماعی!

آقای مرادی، که البته موهایش را با گچ‌های مدرسه، سپید نکرده، یکی از خوش تیپ ترین معلم های خندان کلاس های حقیقی ما بود؛ سربسته بگویم که با خط اتوی شلوارش، می توانستیم سرسخت ترین هندوانه ها را به دو قسمت مساوی تقسیم کنیم یا بچه ها از میزان بوی عطرش، می فهمیدند که

دو هفته‌ی پیش از کنار دیوار فلان راهرو عبور کرده یا دو ساعت پیش!

تیپ آقای بهرامی، البته در فضای مجازی هم همین طور بود؛ پیراهنی خوش رنگ، کتی خوش رنگ تر و حتماً دوش گرفتن با عطرهاي خنك تابستاني! اما دو اتفاق همه‌ی ما را غافل گیر کرد. اواسط کلاس آنلاین، وقتی که آقای بهرامی، درباره‌ی احترام به کوچک ترها حرف می زد، یک هو دختر بچه‌ای با موهای دم اسبی، پرید جلوی وب کم آقای بهرامی و گفت «باباجونی! نشئونه! یک کوچول آد میاری؟» آقای بهرامی هم خیلی بی اراده، چنان دادی سر نه اش کشید که همه‌ی بچه ها تشنه شدن و آذ لازم! البته آقای بهرامی تا پایان کلاس چند بار از بچه ها عذر خواهی و یک بار هم در حرکتی عجیب، نوهِیِ خوشگلش را روی پاهایش نشانَد دستی به موهای دم اسبی اش کشید، اما به قول خودش، آبی که از جوی می رود، می رود که می رود...

اما اتفاق دوم، خنده دار تر بود. آقای بهرامی، موقع خدا حافظی یادش رفت که آن وب کم کند را خاموش کند و وقتی از جایش بلند شد، شلوارک آپه اش نمایان شد و آبی که رفت و رفت و...!





خود واقعی

آدم دلش می‌خواهد حداقل پیش یک نفر خودش باشد، خود خود خودش، واقعی واقعی، بدون خط و خش، بدون زیر گذر و مارپیچ. حرف‌هایش یک‌راست از قلب به زبان بنشینند، نه این که حرف‌ها از قلب بیایند و صد دور توی مغز بچرخند و آخرش هم گفته نشوند.

سرتان را درد نیآورم، آدم باید دست کم پیش یک نفر، «خودش» باشد.

زهراموسوی، ۱۷ ساله از تهران

تماشای دنیا از دنیای دیگر

به‌راستی که شاعران از دنیای دیگری هستند! برای یک شاعر، دانه‌های برف مادرانی‌اند که با فرزندانشان شتابان به سمت زمین می‌آیند یا مترسک، قصد ترساندن پرنده‌ها را ندارد؛ او شاغل است و برای امرار معاش مجبور است پرنده‌ها را بترساند! این نگاه متفاوت به دانه‌های برف و مترسک را در کتاب «احتیاط کنید! پرنده‌های پای سفره‌ی صبحانه‌اند» خواندم. این کتاب پر است از تعبیرهای زیبا و شاعرانه که حاصل نگاه متفاوت شاعر به جهان پیرامونش است. در این کتاب شاعر درباره‌ی دانه، برف، زمستان، باران، درخت و... سروده و استعاره‌های جالبی به کار برده است. اگر دوست دارید دنیا را با نگاهی متفاوت و آن‌طور که یک شاعر می‌بیند تماشا کنید، این کتاب را بخوانید.



احتیاط کنید! پرنده‌ها پای سفره‌ی صبحانه‌اند

شاعر: حسین تولایی
ناشر: انتشارات پرنده‌ی آبی، واحد کودک و نوجوان انتشارات علمی و فرهنگی (۴۴۴۲۴۸۲۵)
قیمت: هفت‌هزار تومان
سایه برین از تهران



این کتاب‌های چاق و چله!

عمرشان می‌شکند و تباه می‌شوند. نگران تمام درخت‌هایی هستم که بلعیده‌اند و تمام پول‌هایی که خانواده‌ام پایشان داده‌اند. نگران اینم که تا چند سال دیگر به‌درد کسی نمی‌خورند و حتی گزینیه‌ی اهدا کردنشان را هم از دست می‌دهم. نگران عمر کوتاهشان که تغییر کتاب‌های درسی اعتبارشان را نابود می‌کند و نگران این که من باید با این‌ها چه کنم؟

نگار مطیع از اهواز

گاهی نگران کتاب‌های چاق و چله‌ای می‌شوم که روی میز جا خوش کرده‌اند و هرروز هم یک عضو جدید به خانواده‌ی بزرگشان اضافه می‌شود. کتاب‌های تست و نکته، کتاب‌های کنکور و کتاب‌های دبیرهایی که رتبه آوردن را تضمین می‌کنند.

نگران‌شان هستم، چون عمرشان محدود است و زندگی کوتاهشان گرفتار دغدغه‌ی تمام‌شدن. گران خریده شده‌اند و روی میز سروری می‌کنند، ولی کنکورم را که بدهم، شیشه‌ی



سکوت

- بله دخترم؟
- این کتاب رو برام می‌خری؟
مادر علاقه نداشت سرش را از روی موبایلش بردارد و به کتاب نگاه کند یا آن را بخرد. دخترک غمگین شد.

- مامان؟
- بله دخترم؟
دخترک چیزی نگفت.
مادر تکرار کرد: «بله دخترم؟»
دخترک سکوت کرد.
یک روز بعد، دو روز بعد، سه روز بعد، تا آخر عمر مادرش حرفی نزد. یاد گرفته بود که سکوت کند.

آبین کاشانه، ۱۲ ساله از تهران

- مامان؟
- بله دخترم؟
- اون عروسکه رو نگاه کن!
مادر علاقه نداشت سرش را از روی موبایلش بردارد و به عروسک نگاه کند. دخترک غمگین شد.

- مامان؟
- بله دخترم؟
- من رو نگاه کن!
مادر علاقه نداشت سرش را از روی موبایلش بردارد و به دخترک نگاه کند. دخترک غمگین شد.

- مامان؟

عکس: مهرواز سلطانی از سروستان



بچه‌ها به سمت حیاط رفتند تا بازی را شروع کنند، اما یکی از بچه‌های تیم والیبال کم بود. حسن پایین نمی‌آمد. از پله‌ها بالا رفتم و با خنده گفتم: «داداش! چرا نمی‌آی؟ مثلاً تو پاسوری‌ها...»

حسن با ناراحتی گفت: «بهشون بگو بازی کنن، من نمی‌آم... یعنی... یعنی... نمی‌تونم بیام.»

با تعجب پرسیدم: «چی شده مگه؟»
کمی من و من کرد و گفت: «کفش هام پاره شده. بچه‌ها مسخره‌ام می‌کنن.»
گفتم: «باشه.» و از کلاس آمدم بیرون. چند قدم که برداشتم مکث کردم و به کلاس برگشتم. گفتم: «امروز که نوبت والیبال کلاس ما نیست. بیا کفش من رو بپوش. فکر می‌کنم اندازه‌ت باشه.»

ارغوان سادات حسینیان بائی، ۱۲ ساله از تهران

تبسم اجباری

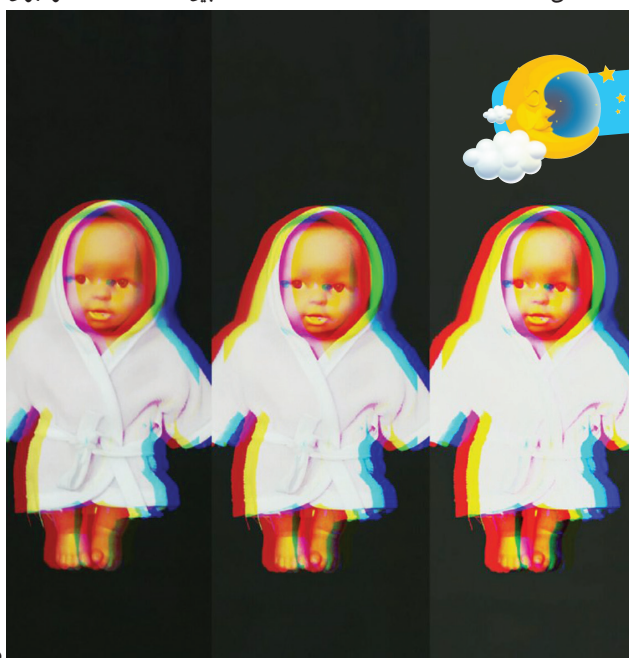
گاهی به حال مادر بزرگم غبطه می‌خورم که چشمش به اخبار زیر نویس شبکه‌ی شش می‌افتد، ولی نمی‌تواند آن‌ها را بخواند؛ او سواد ندارد.

گاهی به خوش بینی‌اش حسادت می‌کنم که می‌گوید: «خدا بزرگ است، اولاد من بیمار نمی‌شوند.» گاهی به دعایش محتاج می‌شوم، زمانی که در خود فرو می‌روم و به آینده فکر می‌کنم و او برای نگرانی‌هایم دعا می‌کند.

دیروز اخبار تلویزیون پخش می‌شد و در اخبار، پزشکی درباره‌ی ویروس کرونا حرف می‌زد. مادر بزرگم اگر چه سواد ندارد، گوش‌های تیزی دارد و حرف‌ها یادش می‌ماند. پزشکی گفت: «درصد مرگ برای افراد سالمند، افرادی با بیماری دیابت و... بسیار بالاست.»

اندوهی در دلم رخنه کرد. مادر بزرگم که با دقت به صفحه‌ی تلویزیون بی‌رحم نگاه می‌کرد گفت: «خدا یا خودت کمک کن.» و در نگاهش سایه‌ای از نگرانی افتاد. او هم دیابت دارد، هم فشار خون. شاید این دفعه او به خوش بینی من محتاج بود. رفتم کنارش نشستم و گفتم: «خدا بزرگه، مطمئنم خدا مواظب شماست همیشه.»

لبخند مهربانی به من زد و گفت: «ای قربونت برم عزیز من!»
من و او خندیدیم و خدا می‌داند چه دل‌نگرانی‌ای به دلمان چنگ می‌زد.
مریم خالقی هرسینی از تهران



عکس: فاطمه موسوی، ۱۷ ساله از کرج

گفت‌وگو با «لاله ضیایی»، کارتون‌نویست

به دنبال راه حل‌های خنده‌دار!

● نیلوفر نیک‌بنیاد

را انتخاب کنند، باید چه چیزهایی یاد بگیرند؟

قبل از هر چیز طراحی یاد بگیرند و بعد از آن خوب نگاه کردن، زیاد داستان خواندن و زیاد تصویر دیدن. این روزها منابع تصویری زیادی در دسترس است، در زمان ما فقط نشریات بود. شاید دوره‌های آنلاینی هم باشد که بتوانند در آن‌ها شرکت کنند.

پیشنهادهای برای نوجوانان

وضعیت فعلی دنیا و درگیری با کرونا روی شغل شما تأثیر نگذاشته است؟

نکته‌ی منفی‌اش برای شغل ما این بود که نمی‌توانستیم جلسات حضوری برگزار کنیم، اما در این مدت از این جهت که توی خانه زندانی شده بودم، وقت بیشتری برای کارم داشتم و این نکته‌ی مثبتش بود.

کسانی که دوست دارند شغل شما

ساخت چنین چیزی واقعاً سخت است. وقتی حوصله نداشته باشم، برایم خیلی دشوار می‌شود. این طور نیست که از کل به جزء برویم. از طراحی شروع می‌کنم، بعد قدم می‌زنم، به کارهای امروز و دیروزم فکر می‌کنم و آن را به چیز دیگری ربط می‌دهم و سعی می‌کنم بینشان درگیری ایجاد کنم و بعد برای این درگیری یک راه حل خنده‌دار پیدا می‌کنم. معمولاً راه حل‌های تخیلی بهتر جواب می‌دهد.

وقتی به دانشگاه رفتم مسیر حرفه‌ای زندگی‌ام به طور کامل در این راه افتاد. رشته‌ی دبیرستانی من ریاضی بود، اما در پیش دانشگاهی تغییر رشته دادم و به هنرستان رفتم. در دانشگاه کارشناسی نقاشی و کارشناسی ارشد کارگردانی انیمیشن خواندم.

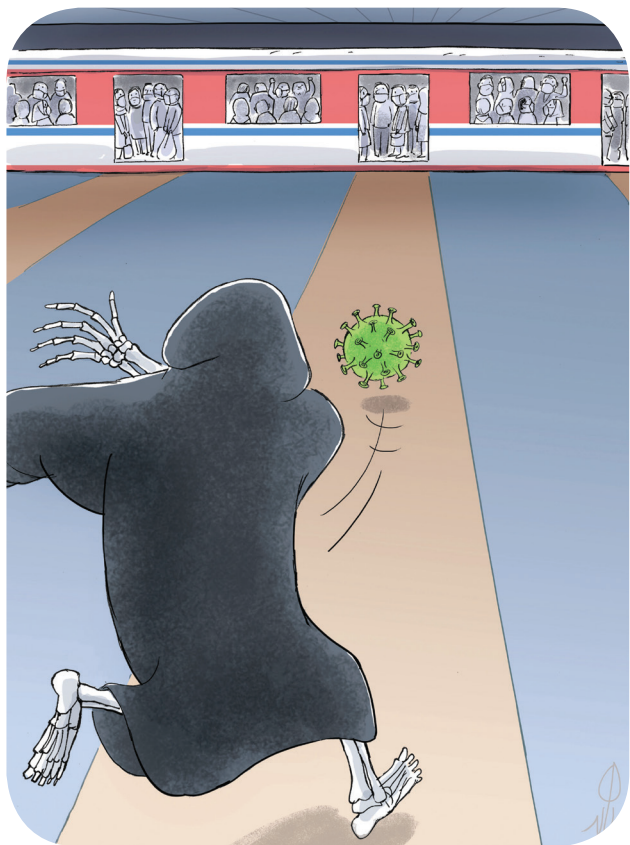
اول داستان به ذهنتان می‌رسد یا تصویر؟ روند تولید کارتون‌ها به چه شکل است؟

احتمالاً بارها اسمش را روی جلد بعضی از کتاب‌ها و هفته‌نامه‌ی دو چرخه دیده‌اید: «تصویرگر: لاله ضیایی». اما کار او فرقی اساسی با بسیاری از تصویرگران دارد. ضیایی کارتون‌نویست است. یعنی تصاویر او در دل خودشان داستان دارند و یک تنه همه‌ی بار موضوع را به دوش می‌کشند؛ کارتون‌هایی که گاهی ما را می‌خندانند و گاهی در پس این خنده، یک حقیقت تلخ یا ناخوشایند از زندگی را هم نشان می‌دهند. در زمان کرونا، او یکی از فعال‌ترین کارتون‌نویست‌های ایران است. در کارهای او، کرونا، قرنطینه و کودکان مورد توجه قرار می‌گیرد و این بهانه‌ای برای گفت‌وگو شد.



از روی علاقه به دنبال کارتون رفتید یا مسیر زندگی شما را به این سمت برد؟

هر دو؛ من به واسطه‌ی پدرم (محمد رفیع ضیایی) که کارتون‌نویست بودند از سن خیلی کم این شانس را داشتم که در فضای تصویرگری و کارتون قرار بگیرم و تمرین کنم. اما



علاقه‌مند چیست؟

کتاب، ما را از دنیایی که هستیم، جدا می‌کند و این تنهایی تحمیلی راهی باز می‌کند برای بیش‌تر کتاب خواندن. نوجوان‌ها می‌توانند در این فرصت خانه‌نشینی بیش‌تر کتاب بخوانند.

کتابی برای علاقه‌مندان به کارتون

پیشنهاد می‌دهید؟

کتاب «مضحک قلمی» نوشته‌ی «پرستون بلر»؛ با این که قدیمی است، اما هنوز بهترین مرجع طراحی کارتون است که براساس فرم، وزن و حرکت بدن، طراحی کارتون را شرح می‌دهد. کتاب‌های «کلیدهای طراحی»، نوشته‌ی «برت دادسون» برای کسانی خوب است که طراحی پایه را تا حد خوبی یاد گرفته‌اند. کتاب دوجلدی «دستورالعمل‌های فیل آبی» نوشته‌ی «محمدحسین نیرومند» نیز برای ایده‌یابی مناسب است و کتاب «لطیفه‌های تصویری و نوشتاری چگونه ساخته می‌شوند؟»، نوشته‌ی «محمد رفیع ضیایی» و «غلامرضا کیانی»، درباره‌ی چگونه ساختن لطیفه‌ها و کارتون‌ها نکات بسیار خوبی دارد.



کارتون‌ها: لاله ضیایی / چاپ‌شده در روزنامه‌ی آرمان ملی